

با کوله بار تجربه!

گفتگو با مهدی عسگری فارغ التحصیل علامه حلی تهران،

دانشجوی دوره دکتری ریاضی

محمد ناصر زاده

«مهدی عسگری» در سال ۵۲ در خانواده‌ای زحمتکش و مستضعف دنیا آمد. دروه راهنمایی و دبیرستان را مهمان سازمان «در علامه حلی تهران» بود. در سال ۱۳۷۰ همراه با چهار نفر دیگر از علامه حلی تهران ساختمان اصلی تیم ملی المپیاد ریاضی ایران را تشکیل می‌دادند که در این سال برای اولین بار مدال طلا نصیب اعضای تیم ملی ما شد و تیم رتبه هشتم جهان را در سوئد کسب کرد. عسگری در همان سال وارد دانشگاه صنعتی شریف تهران شد. دو سفر خارجی با مساعدت سازمان به آنتالیای ترکیه و آلمان داشت و اکنون دانشجوی دوره دکتری در دانشگاه «پردو» در ایالات ایندیانا آمریکا است. آنچه ما را شیفته این دانشمند جوان نموده است سادگی، صداقت و پایبندی به ارزشهای اسلامی است. انشاءالله که بزودی او را در کرسی هدایت دانشجویان ایران اسلامی می‌بینیم.

سمپاد



سمپاد: معمولاً مصاحبه‌ها با سوالات همیشگی شروع می‌شوند. از تولد، دوران تحصیلات ابتدائی و موفقیت در آن برایمان بگوئید. عسگری: سال ۵۲ متولد شدم. تحصیلات ابتدائی‌ام در یک مدرسه دولتی منطقه ده تهران گذشت. هر پنج سال را هم در همان مدرسه بودم. غالباً جزو شاگردان خوب کلاس بودم ولی به نظرم فقط در یک ثلث شاگرد اول شدم! سمپاد: و در کنکور ورودی سازمان پذیرفته شدید. قصد پیشداوری ندارم ولی به نظرم مهمترین واقعه دوره راهنمایی شما اولین نمایشگاه دانش آموزی مرکز علامه حلی تهران در سال ۱۳۶۶ بود. در این مورد کمی برایمان توضیح دهید. عسگری: نمایشگاه از خاطرات بسیار جالب ما در سال سوم راهنمایی بود. در این سال برای اولین بار پس از انقلاب اسلامی، مرکز ما بچه دبیرستانی داشت. آنها در «حیات گمشده» مرکز علامه حلی (اگر می‌خواهید از راز این گمشده با خبر شوید حتماً مراجعه کنید به سال اول مجله شماره ۴، مقاله «آرش ابوترابی») صف می‌بستند و ما بچه‌های راهنمایی در محوطه ای دیگر. عمده کارها دست دبیرستانها بود که خوب طبیعتاً مناسب تر بودند، وصفی بود، کلی از بچه‌ها به بهانه نمایشگاه یک جوری از معلمها اجازه می‌گرفتند، خیلی از کلاسها تعطیل می‌شد. در آن مدت خیلی هم واقعاً کار انجام می‌شد. ما در قسمت تاریک خانه بودیم. سمپاد: بعنوان یک پروژه دانش آموزی که در سال سوم راهنمایی زیر نظر - اگر اشتباه نکنم - معلم فیزیک مرکز برادر فریپورانجام پذیرفت، کمی برایمان بگوئید.

عسگری: یک سری از طیفهای مغناطیسی را عکسبرداری می‌کردیم. ابتدا فیلم عکاسی و بعد هم شیشه تخت رویش قرار می‌دادیم، بعد آهنربا را به شکل‌های مختلف می‌چیدیم، با نمکدان براده آهن می‌پاشیدیم. نور می‌تابانیدیم و از آن بالا عکس می‌گرفتیم و عکسها را هم خودمان ظاهر می‌کردیم و به نمایش می‌گذاشتیم. این اتاق چون تاریک بود در آن برنامه‌های «استروبوسکپی» هم بود. بعضی وقتها هم با توپهای پلاستیکی بچه‌های قسمت ساخت مدل بلور، برنامه فوتبال در آن برقرار می‌شد! نمایشگاه خیلی خاطره جالبی بود. همیشه یادم هست. کار جمعی جدی بود که خیلی از بچه‌ها به قیمت شب نخوابیدن‌های متوالی در آن شرکت داشتند.

سمپاد: با توجه به تشویق مدیران مراکز به استفاده از فارغ‌التحصیلان در دوره راهنمایی و دبیرستان، از معلمین فارغ‌التحصیل خودت در دوره راهنمایی برایمان بگو.

عسگری: سال اول راهنمایی کلاس ما هیچ معلم فارغ‌التحصیلی نداشت و همیشه این مسئله نه به عنوان یک خاطره بد به هر حال در ذهن من ماند. یادم می‌آید بچه‌های کلاس‌هایی که اینچنین معلم‌هایی داشتند مطالبی را می‌آوردند و به ما نشان می‌دادند که برای ما فوق‌العاده جالب بود. من همیشه فکر می‌کردم با داشتن معلم‌های فارغ‌التحصیل می‌توانم چیزهای متنوع‌تری را یاد بگیرم. سمپاد: معمولاً دانش‌آموزان در شروع دبیرستان دچار تحول در روحیات درسی و علمی خود می‌شوند. این تحول در شروع دبیرستان شما چگونه نمود داشت؟

عسگری: سال اول دبیرستان سال بسیار جالبی بود. من آن سال نمره‌هایم بسیار خوب شد! به دلیلش بعدها پی بردم، تعداد درس‌های ریاضیات ما افزایش یافت و باعث شد معدل من بهبود پیدا کند. من هم مثل خیلی از بچه‌ها با درس‌های حفظ کردنی مسئله داشتم. سمپاد: در آن سالها مرکز علامه حلی مجموعه‌ای از طرح کاد‌های متنوع را دارا بود. از برنامه «پتوشویی» برای جبهه تا طرح کاد علوم قرآنی. از آنجا که فعالیت فوق‌برنامه در علوم قرآن و درمفاهیم میان بچه‌های دبیرستانی خواهان بسیار دارد، از تجربیات خود برایمان بگو. عسگری: در سال دوم دبیرستان طرح کادی با هدف مطالعه روی علوم قرآنی به راه افتاد. پنج - شش نفر بیشتر نبودیم و دو سال هم ادامه یافت. کار به دلیل نبودن استادکار گهگاه دچار بی‌نظمی می‌شد. یکی از کارهایمان مراجعه به کتابخانه‌های مختلف و لیست گرفتن کتاب‌های قرآنی آنها بود. فیش‌برداری از کتاب‌های مرجع و طبقه‌بندی آنها بعداً معلوم شد که این طرح کاد، بین بقیه طرح کادها، پرکارترین بوده. البته محیط اجرای این برنامه یعنی مرکز پژوهش‌ها و طرح کاد که مستقل از مدرسه بود نیز بسیار خوب بود.

سمپاد: ظاهراً در آن موقع عده‌ای از دانش‌آموزان پیشنهاد کردند که شبها هم در مرکز پژوهش‌ها بمانند.

عسگری: آنجا کارهای خوبی انجام می‌شد. ما فکر کردیم بچه‌ها بمانند و کارهایی کنند. البته تجربه موفقی نبود. بقول معروف از آن کارهایی بود که نگرفت. از طرفی شاید نشان‌دهنده اعتماد خوب اولیاء مرکز به دانش‌آموزان هم بود.

سمپاد: خیلی‌ها از وضع مرکز علامه حلی تهران می‌پرسند. بعضی‌ها می‌گویند قبلاً چیز دیگری بود، سالهای طلائی گذشت، در مورد مرکز در آن سالها چه می‌گوئید؟

عسگری: دوست ندارم بگویم دبیرستان ایده‌آلی بود چون واقعاً نبود. ولی من مطمئنم که دبیرستان شبیه آن خیلی کم وجود داشته. یک نوع آزادی - که کسانی که متخصص و عالماند باید درباره‌اش صحبت کنند و سود و زیان آنرا بیان نمایند - وجود داشت و قبلاً برخوردارهایی را با دبیرها به وجود می‌آورد که شاید در جای دیگر اصلاً وجود نداشته باشد. به بچه‌ها پروبالی می‌دادند و بچه‌ها هم دنبال آنرا می‌گرفتند و بعد شیطنتهای خاصی که وجود داشت و بسیار هم جالب بود. در همان وقتها، در سال دوم دبیرستان به طور جدی تصمیم گرفته بودم از مدرسه بروم.

سمپاد: شاید بیش از دانش‌آموزان خواننده این مصاحبه، برای مدیران مراکز ما جالب باشد که چرا در این دوره می‌خواستید مرکز را ترک کنید.

عسگری: اصلی‌ترین دلیلی که وجود داشت، وضعیت مذهبی بود. فکر می‌کردم مثلاً خیلی وضعیت عالی نیست. البته نهایتاً هم نرفتم. الآن که به آن مسئله فکر می‌کنم، برایم روشن است آن چیزهایی که به من ایده رفتن را داده بود با اینکه بی‌ربط هم نبود ولی نتیجه‌اش این نبود که باید مدرسه را ول کرد و رفت. هیچ‌نباید به قول معروف آیه یأس خواند.

سمپاد: از علاقه‌ات به علوم ریاضی بگو، کی شروع شد و چگونه آنرا پیش بردی.

عسگری: اما علاقه من به علوم ریاضی. دبستان که بودم روزهای قبل از امتحان ریاضیات، با مادرم دعوا داشتم. برای اینکه هیچوقت برای امتحان ریاضی درس نمی‌خواندم و مادرم فکر می‌کرد که این از بازیگوشی من است. ولی من واقعاً نمی‌دانستم

کتاب ریاضی را باید کجایش را خواند؟! این احساس از آن زمان در من بود. در سال اول راهنمایی که به مراکز استعدادهای درخشان راه پیدا کردم با آن التهاب و هیجان و واکنشهایی که در ما بعزت حرفهای مسئولین مبنی بر اینکه اگر درست درس نخوانید بیرونتان می‌کنیم و چه و چه بوجود آمده بود، امتحان ثلث اول ریاضیات را دادم. این امتحان یکسری چیزهای عجیب و غریب داشت. به طور مثال حل معادلات با یک مجهول را به ما درس داده بودند ولی در امتحان معادله‌ای با دو مجهول و یک شرط جانبی دادند که اعتراض همه را برانگیخت. آن امتحان را خیلی بد دادم وقتی از جلسه آمدم فکر کردم دیگر زندگی‌ام را از دست داده‌ام و تمام شد. فکر می‌کردم حداکثر دوازده می‌شوم و بعد هم اخراج و بیرون کردن که مداوم به ما می‌گفتند. بهر حال ۱۸/۵ شدم و از آن سؤال هم نمره گرفتم!

سمپاد: به عنوان یک سوال جنبی وضع رقابت با توجه به این جو سنگین چطور بود؟

عسگری: جو رقابت بین تعدادی از بچه‌ها از دبستانشان وجود داشت و خیلی نمره برایشان مهم بود. هر چند خودم در دبستان هم نمره برایم مهم نبود و اصولاً اینطوری بزرگ شده بودم. ولی در آن جو رقابت شدید یاد می‌آید یکی از بچه‌ها تمام نمرات بچه‌هایی را که احتمال ضعیفی می‌داد شاگرد اول بشوند، می‌نوشت و احتمالاً نمرات آنها را از خودشان بهتر می‌دانست!!
خاطره جالبی که از ریاضیات دارم، این است که بعد از آزمونی که صحبتش را کردم آن بنده خدا مجبور شد مراهم به لیست خود اضافه کند!

سمپاد: انشاءالله روزی خواهد رسید که بچه‌ها را از اخراج نترسانیم و این چنین جو‌هایی را میان بچه‌ها دامن نزنیم! بگذریم، از زمینه‌های علاقه‌ات به ریاضیات می‌گفتی.

عسگری: در سال سوم راهنمایی تصمیم گرفتم بطور جدی ریاضی بخوانم. با یکی از بچه‌های اول دبیرستانی قرار گذاشتیم نظریه اعداد را بخوانیم. ما مسیر منزلهایمان مشترک بود و غالباً در اتوبوس در مورد ریاضیات با هم حرف می‌زدیم. گاهی مطالب بسیار قشنگی در مورد ریاضیدانان بزرگ از کتاب ریاضیدانان نامی می‌گفت، آنقدر جالب بود که این کتاب را خودم خریدم.

سمپاد: هیچگاه در علاقه خودت به ریاضی شک کردی و از مشورت دیگران بهره جستی؟

عسگری: در علاقه تردیدی نداشتم و با یکدیگر بحث می‌کردیم که ریاضیات علم کاربردی نیست و آیا انسان مجاز است چنین چیزهایی را بخواند یا نه؟ مثلاً شاید از نظر شرعی این کار اشکال داشته باشد. معلم دینی مرکز ما آقای روحانی بود. یکبار این مسئله را در پله‌های مدرسه پس از اتمام زنگ کلاس با وی در میان گذاشتیم و اضافه کردیم حدیثی هم شنیده‌ام که علم دوتا است. علم دین و علم پزشکی. ایشان هم به ما گفتند نه، منظور حدیث این نیست که چیزهای دیگر را نباید خواند. ما هم گفتیم خوب چه جالب، معلوم شد اشکال ندارد. بعد با یکی از فارغ التحصیلانی که در مرکز، معلم ریاضی بود یعنی آقای حسین مهدیزاده مشورت و صحبت کردیم. خلاصه همان موقع تصمیم جدی گرفتم که «ریاضی» بخوانم. خانواده را هم راضی کردم. اول مثل خیلی خانواده‌ها می‌گفتند: برو «پزشکی» بخوان. من هم خیلی راحت گفتم اگر بخواهید می‌روم ولی پزشکی قبول نمی‌شوم! آنها هم گفتند آن چیزی را که می‌خواهی بخوان!

سمپاد: برایمان بگو اولین کتابی که در ریاضیات خواندی، چه بود و در دبیرستان و راهنمایی چه کتابهایی را مطالعه کردی؟

عسگری: در راهنمایی، مطالعه خاصی نداشتم. در حد کتابهای مسئله. ولی اولین کتاب را نمی‌دانم می‌توان گفت کتاب ریاضیات یا خیر، در واقع سرگذشت یک تعدادی ریاضیدان است یعنی کتاب ریاضیدانان نامی. اولین مطالعه جدی ریاضی من در دبیرستان، مطالعه جمعی کتاب نظریه اعداد «گلدشتین» بود. ما سه نفر بودیم یکی یک سال پائین تر. چیز عجیب و غریبی بود، کلاً سه سال طول کشید. در صورتیکه کسانی بودند که مثلاً برای آزمون المپیاد این کتاب را یک شبه خوانده بودند. در واقع همانجا هم علاقه به نظریه اعداد در من پیدا شد که نهایتاً هم الآن به همان سو کشیده شدم.

سمپاد: وقت مناسبی است که وارد ماجرای المپیاد در دوره پایان دبیرستان توشویم.

عسگری: در سوم دبیرستان، مرحله دوم المپیاد ریاضی را خوب ندادم و قبول نشدم. در سال چهارم در مرحله مقدماتی المپیاد فیزیک قبول شدم. در آن دوره کلاسهای مرحله مقدماتی تا پایان سال تحصیلی چهارم دبیرستان یعنی اسفندماه طول می کشید و بچه‌ها در حالیکه دوستانشان در مدارس خود را برای کنکور آماده می ساختند در دوره المپیاد، فیزیک می خواندند. رقابت بسیار فشرده ای بود. چند نفری هم برای اینکه برای کنکور خود را آماده کنند، دوره را رها کرده و به مدرسه برگشته بودند. من از طرفی فیزیک را بیشتر دوست داشتم و از طرفی آنگونه که فیزیک می خواندم، به درد المپیاد نمی خورد. از طرف دیگر چون رشته دانشگاهی ریاضی بود مطمئن بودم در کنکور مسئله نخواهم داشت، چرا چون رتبه ریاضی را به هر حال خواهم آورد بنابراین خیلی نگرانی نداشتم و برعکس خیلی‌ها به من خوش گذشت. بعد از قبولی در مرحله مقدماتی ریاضی، مرحله دوم در کرمان برگزار می شد. بخوبی یاد هست که در راه چند مسئله را که نتوانسته بودم حل کنم با یکی از بچه‌ها در میان گذاشتم. او هم چند ایده برای حل آن مطرح کرد. بعد بطور اتفاقی ایده‌ها، خیلی در امتحان برایم مفید بود. امتحانات المپیاد فیزیک را هم دادم و به نظرم تئوریها را بهتر دادم. بهر حال نهایتاً در المپیاد ریاضی پذیرفته شدم.

سمپاد: ظاهراً در المپیاد فیزیک جزو ده نفر اول بودی و آن موقع هم بیشتر تمایل به شرکت هر کس فقط در یک المپیاد بود. دوره آمادگی تیم و نتایج چگونه بود؟ و ماجرای طلسم یک امتیازی چه بود؟

عسگری: آن سال، سال عجیبی بود. از شش نفر تیم المپیاد ریاضی ایران، پنج نفر از مدرسه ما - مرکز علامه حلی تهران - بودند! یک نفر از شهر کرد بود که از بچه‌های المپیاد فیزیک بود و از قبل با بچه‌ها آشنایی داشت. تیم ما یک همبستگی خاصی داشت که تا حال کمتر وجود داشته. تیم نهایتاً به المپیاد سوئد ۹۱ رفت و امتحان به نظر من مانند المپیادهای قبلی که دیده بودم نبود و امتحان سخت تری بود. آن سال برای اولین بار ایران موفق به کسب مدال طلا توسط بچه‌های تیم ما شد و بدشانسی‌های عجیبی پیش آمد. در تیم امتیاز ۳۸ داشتیم که اگر ۳۹ بود، طلا می گرفت! امتیاز ۳۰ داشتیم که اگر ۳۱ بود، نقره می گرفت! آخرین بدشانسی آنکه آنسال، هشتم شدیم و با تیم هفتم فقط یک امتیاز فاصله داشتیم!! البته الان دیگر این مسائل مطرح نیست و بچه‌ها رتبه‌های خیلی بهتری را می آورند.

سمپاد: به عنوان کنجکاوی همیشه مایل بودم از یک المپیادی، در مورد چگونگی شرکت در امتحانات شهریور ماه! پس از کسب مدال و ورود به دانشگاه و حال او در آن موقعیت بپرسم.

عسگری: سخت ترین قسمت کار بود! در موقع امتحان حتی ثبت نام دانشگاه را هم انجام داده بودیم و با بی حوصلگی تمام می خواندیم. یادم می آید پس از یکی از امتحانات شهریورماه ریاضی در محوطه حوزه امتحانی به بچه‌ها گفتم من این سؤال را نتوانستم حل کنم ولی ایده‌هایی نوشتم. خوب در المپیاد از این حرف‌ها زیاد است و اگر ایده را بنویسید مقداری نمره می دهند. دیدم اینها شروع کردند به خندیدن که مصحح که با کلید ورقه صحیح می کند، ایده را چکار کند؟ در مورد نمراتم نیز حقیقتش را بخواهید هیچوقت نرفتم کارنامه‌ام را بگیرم ولی احتمالاً...!

سمپاد: دوران دانشجویی تو در دانشگاه صنعتی شریف چگونه گذشت؟

عسگری: با اینکه این دوره خیلی طولانی نبود و آن جوریکه خودم دوست داشتم که زیاد بروم دانشگاه و هر روز از صبح تا شب دانشگاه باشم که یک دانشجوی قاعدتاً باید اینگونه باشد، پیش نیامد ولی خیلی این دوران را دوست داشتم. جداً دپارتمان ما خیلی خوب و دانشجوی بسیار خوب هم زیاد داشتیم. نه اینکه مثلاً پنجاه درصد دانشجویها خیلی خوب بودند، ولی یک ده درصدی با علاقه می آمدند و خیلی عالی بودند و این در دانشگاه کاملاً مشهود بود.

سمپاد: در سال ۷۰ ایده کارسوق را مطرح کردی و از آن پس تا کنون بیش از سی کار سوق برگزار شده است. در مورد اینکه این ایده از کجا به فکر رسید و چگونه مطرح شد و از اولین کارسوق برایمان صحبت کن.

عسگری: آن موقع پیشنهادی شد از طرف فوق برنامه سازمان که تعدادی از بچه‌های فارغ‌التحصیل بیابند بیرون از مرکز علامه حلی تهران هم فکر بکنند، بالاخره بچه‌های شهرستان هم هستند. من فکر کردم کاری که به اصطلاح زحمت کمتر می‌خواهد این است که یک کار مقطعی خیلی کوتاه انجام دهیم که منتهی در بچه‌ها کمی انگیزه به وجود آورد. چیزی که به نظر رسید «مسابقه» بود. مثلاً یک مسابقه بین بچه‌ها برگزار شود و یکسری جایزه‌های کلان که جدی گرفته بشود. منتهی آن جوی که آن موقع وجود داشت و احتمالاً الآن هم وجود دارد، و من هم خیلی با آن مخالف نیستم، این بود که ماها همه از مسابقه خسته شده بودیم. ایده مسابقه، فوری خورد توی سرش و بچه‌ها با آن مخالفت کردند! هنگامی که در دانشگاه درس می‌خواندم هرچیز جدیدی که یاد می‌گرفتیم، اولین کاری که به فکر می‌رسید این بود که چه جوری می‌شود اینها را برای بچه راهنمایی گفت؟ چگونه می‌شود این را ساده کرد، به یک زبانی که آنها بفهمند. اگر به کارسوقها هم نگاه بکنند، تبلور این ایده را زیاد می‌بینند که مثلاً ایده‌های عمیق و پیشرفته در یکسری رشته‌هایی را بچه‌ها سعی کردند خیلی ساده و به زبان «بازی» مطرح بکنند که خیلی‌هاش هم غیردقیق است. طبیعتاً این فکر کلی هم به وجود آمد که این Work Shop (اصطلاح کارسوق معادلی برای این اصطلاح است) را چگونه می‌شود برای بچه‌ها برگزار کرد. بقیه‌اش را می‌دانید چگونه پیش رفت؟ نشستند بچه‌ها، هرکسی گفت بیاید این را بگوئیم و آن را بگوئیم. جلسه‌ای تشکیل شد و یکسری از بچه‌ها آمدند و هرکسی یک چیزی گفت و آخرش این کار راه افتاد و اولین کارسوق، ریاضی بود. من یادم می‌آید آن موقع بزرگترین مشکل ما این بود، بچه‌هایی که می‌خواستیم برایشان حرف بزنیم خیلی کوچک بودند و تقریباً هیچ تجربه ریاضی نداشتند. من هم نمی‌دانم آخرش واقعاً چی از آب درآمد. خوب بود یا بد؟!

سمپاد: بعد برنامه اصفهان بود، کارسوقی بدون حضور تهران و با یک هیئت علمی کم نظیر.

عسگری: دوّمی‌اش برنامه اصفهان بود. یک مقداری دستمان بازتر بود برای اینکه بچه‌ها، دبیرستانی بودند و برنامه سوم هم برنامه منظره بود، با بچه‌های سال سوّم دبیرستان و درواقع به نوعی ما سعی کردیم از آن پایین شروع کنیم تا بالا یک دوره ببوشانیم البته ما این وسط سوّم راهنمایی را از دست می‌دادیم برای اینکه آنها امتحان نهایی داشتند و کسی نمی‌توانست با آنها حرف بزند. چهارم دبیرستان هم همینطور ولی بقیه را باز به نوعی تحت پوشش قرار دادیم. من امیدوارم تجربه موفقی بوده باشد.

سمپاد: و برنامه «توپولوژی جبری» با میزبانی اصفهان؟

عسگری: آن برنامه سخنش یکجور دیگر بود یعنی یک استاد بود و یکسری درس. ایده برگزار کردن کارسوق ظاهراً یکسری انگیزه به وجود آورده، منتهی من انتظارم این بود که یکی دو سه تا برنامه این چنین برگزار بشود بعد ایده‌های جدید پیدا بشود شبیه این، منتهی ظاهراً خود این برنامه و چیزهای شبیه این تکرار شده. این هم دلیلش البته روشن است: تشنگی است که در بچه‌های شهرستانی وجود دارد. بعضی از وقتها هم در خود مسئولین وجود دارد. چند وقت پیش بچه‌های اصفهان آمده بودند و یک تعدادی از آنها که قرار بود برنامه‌ای آنجا برگزار کنند، فهمیده بودند من آمده‌ام، آمده بودند و می‌خواستند ببینند اگر می‌توانند از طریق «ایمیل» (پست الکترونیکی کامپیوتری) با من تماس داشته باشند. امیدوارم برنامه آنها به خوبی برگزار گردد.

سمپاد: از کارسوق خاطره‌ای داری که بخواهی بگویی؟

عسگری: خیلی کار طاقت فرسایی بود. مثلاً سؤال طرح کردنها، یک شب در مؤسسه عتره نشسته بودیم، قرار بود سؤالهای کارسوق اصفهان را طرح کنیم، سؤالهای امتحان ورودی کارسوق اصفهان که بعد مثلاً قرار شد یکی دو تا سؤال کامپیوتر اضافه کنیم یا آن کارسوق اوّلی که برگزار کردیم، فکر می‌کنم آقای رجائی را برای اولین بار، ساعت یک یا دو نیمه شب، کشاندیم مدرسه که ورقه صحیح کند! خاطره خوب که خیلی زیاد بود.

سمپاد: در سالی که مدرسه راهنمایی مستقل شد و ستاد آموزشی در مدرسه تشکیل شد با جمعی از دوستانان آمدید و آموزش ریاضی اوّل و دوّم راهنمایی را بدست گرفتید و یک دوره آموزشی کم نظیر و حتی بی نظیر در راهنمایی ارائه کردید که هنوز

بعضی وقتها سؤالات امتحان و جزواتی که آن موقع داده شده است را وقتی ملاحظه می‌کنیم، درک می‌کنیم که تا چه حد سطح آموزشی، قوی بوده، در واقع می‌شود گفت کم نظیر بود. از آن مورد توضیح بدهید.

عسگری: باز شما خیلی تعریف کردید از ماجرا، منتهی متأسفانه دیدی که من الآن دارم نسبت به آن ماجرا تغییر کرده است یعنی من پشیمان نیستم از آن کارهایی که آن موقع کردیم، به هیچ وجه، ولی مسئله‌ای که واقعاً آن موقع وجود داشت مثلاً من خودم یک کلاس دوم راهنمایی درس می‌دادم منتهی کلاسهای دیگری وجود داشت اصلاً آن جوری نبود و این یک مقداری روی بچه‌ها تأثیر می‌گذاشت. بعد از اینکه آن ماجرا تمام شد، من را یاد کلاس اول راهنمایی خودم می‌انداخت که همیشه فکر می‌کردم من به اندازه بچه‌های ($\frac{2}{1}$) چیز یاد نخواهم گرفت برای اینکه قبلاً یک چیزهایی معلم فارغ‌التحصیل به آنها می‌گوید که معلم ما نمی‌گوید و این فکر بعضی وقتها تأثیر بد می‌گذارد روی بچه‌ها، اما آن چیزی که نظر من را نسبت به این ماجراها آنقدری که مثبت بود، مثبت نگه نداشته این نیست. در واقع، من احساس می‌کنم الآن بچه‌هایی که در راهنمایی و دبیرستانهای ما وجود دارند، بیش از اینکه احتیاج داشته باشند کسی الآن به دادشان برسد - خوب الآن یعنی احتیاج به کمک دارند - چند سال دیگر احتیاج خواهند داشت که به دادشان برسند.

سمپاد: یعنی در دوره دانشجویی؟

عسگری: دقیقاً، من مطمئنم آن موقع بیشتر احتیاج خواهند داشت و متأسفانه آن موقع خیال نمی‌کنم به این راحتی‌ها ... الآن اگر فرض کنید یکی از فارغ‌التحصیلان ما که در مدرسه درس می‌دهد، نرود درسی بدهد، آنجا احتمالاً یک کس دیگری جایش هست که درس بدهد و حتی اگر نتواند مثل او درس بدهد و چیزهای دیگر بگوید و کارهای دیگر انجام دهد، حتی ممکن است بچه‌ها هم معلم فارغ‌التحصیل را بیشتر دوست داشته باشند. نهایتاً، من خیال نمی‌کنم فارغ‌التحصیلی که به بالا قوه می‌توانسته چهار سال دیگر یک استاد خوب بشود، در دانشگاه اگر او نرود این کار را نکند، بعداً یک نفری پیدا شود جایش را بگیرد... البته این نظر من، کلی مخالف دارد و خودم هم می‌دانم خیلی‌ها اصلاً دیدشان نسبت به مسئله چیز دیگر است. الآن من احساس می‌کنم شاید اینطوری بتوان گفت که کل این ایده‌ها را می‌شود در دو گروه مختلف طبقه‌بندی کرد: عده‌ای فکر می‌کنند از پایین باید شروع کنیم برویم بالا، یعنی مثلاً از کودکستان باید شروع کنیم بسازیم و برویم بالاتر، برسیم دانشگاه. عده دیگری فکر می‌کنند باید از بالا بسازیم بیاییم پایین، یعنی یک تعدادی هستند که فکر می‌کنند مثلاً اول تحقیق را راه بیندازیم یعنی اول آن کسانی که استادند و در دانشگاهها دارند درس می‌دهند، خودشان شروع کنند تحقیق کردن که حالا اینها همه مشکلات خاص خودش را دارد و مثلاً آن کودکستانی، یک مشکلاتی دارد و آن تحقیق در دانشگاه یک مشکل دیگر، بعد از آن بالا شروع کرد آمد پایین. خود به خود این پایینها تحت تأثیر واقع شود و درست شود. من الآن از آنهایی هستم که جزو گروه دوم بودند و نمی‌دانم کدامش درست است. باید عمل شود و آخرش معلوم بشود که کدام بهتر است.

سمپاد: بچه‌ها تعدادی سوال دارند. من سوالهایشان را مطرح می‌کنم و شما جواب بدهید. سؤال اول اینکه اگر یک دانش‌آموز در دوران دبیرستان به ریاضی علاقمند باشد باید چه کار بکند و از چه کتابی شروع بکند؟

عسگری: از خیلی جاها می‌شود شروع کرد. بعضی‌ها از هندسه اقلیدسی و یا از جبر خطی شروع می‌کنند. بستگی دارد که فرد تا چه حد جلدی بوده و چه چیزی را دوست بدارد. باید خودش را یک مقداری محک بزند، چیزهای مختلف را بخواند. چیزهایی را که در دبیرستان می‌خواند، خیلی سرنوشت ساز نیست. اصلاً کلی علاقه‌اش عوض می‌شود. مسئله مهمی هم نیست ولی واقعاً اگر ریاضی دوست دارد و می‌خواهد ریاضی بخواند، باید ریاضی بخواند از هر موضوعی که مجموعاً روی او تأثیر می‌گذارد. هندسه اقلیدسی، خیلی خوب است. مقدمات هم نمی‌خواهد. «جبر خطی» هم فکر می‌کنم همین جوری است. نظریه اعداد هم چیزی از قبل نمی‌خواهد ولی باید به اصطلاح ابزار اولیه را حتماً یاد بگیرند تا بتوانند به طور جدی بخوانند. یک مقداری هم من دوست

دارم نهی بکنم این دوستان را از اینکه بروند چیزهایی را که فقط اسمهای گنده دارند را بخوانند چون وقتی می‌خوانند یک چیزهایی هم می‌فهمند، این جوری هم نیست که هیچی نفهمند منتهی واقعیت این است که بعضی چیزها همانطور که قبلاً هم گفتم یک پختگی می‌خواهد، بعضی وقتها در سن بالاتری گیر آدم می‌آید. ممکن است آدم در سن پایین کلی زحمت بکشد، کلی وقت بگذارد، انرژی تلف کند تا یک چیزی را یاد بگیرد در صورتی که دو سال بعدش به راحتی می‌توانسته مثلاً با یک دهم وقتی که آن موقع گذاشته، یاد بگیرد و نهایتاً هم هیچ فرقی نمی‌کند بعد از دو سال همانی را بلد است که آن موقع بلد بود، یعنی بهتر است سعی کنند آن چیزهایی که مقدماتی‌تر و اساسی‌تر است، بخوانند و موقع خواندن هم آنها را خوب بخوانند. آن چیزهایی را که موقع خواندنش نیست، می‌توانند بگذرانند موقع مناسب بخوانند. سریعتر خواندن باعث می‌شود چیزهایی که واقعاً الآن موقع خواندنش است را خوب نخوانند و به خصوص در دانشگاه زیاد پیش می‌آید.

سمپاد: دوّمین سؤال این است که خیلی از بچه‌ها دوست دارند در المپیاد موفق بشوند و به هر حال شما کسی هستید که موفق شدید و مدال آوردید و افتخار آفریدید و در دو المپیاد هم حضور داشتید.

عسگری: متأسفانه یا خوشبختانه دیگر قرص و کپسول برای المپیاد وجود ندارد و اگر کسی واقعاً دنبال قرص و کپسول است از همین الآن بهتر است بگذارد کنار، و شانس هم در آن خیلی مطرح است. البته کار کردن خیلی مهم است ولی من خودم نمونه‌های زیاد دارم که بعضی‌ها خیلی زیاد کار کردند، وحشتناک، و بعد سر امتحان بد شانسی آوردند یا اشخاصی که کمتر کار کردند. البته نه اینکه خیلی کم کار کرده باشند - چون مطمئناً بدون کار، فرد نمی‌تواند موفقیتی کسب کند، ولی افرادی که آنقدر کار نکرده بودند شانس بهتری آوردند، این حرفها هم هست و نهایتاً هم یک تعداد محدودی قرار است قبول شوند و بالاخره در این میان کسانی هستند که دوست داشتند قبول شوند و قبول نشدند، بنابراین چون تأثیر بدی روی افراد می‌گذارد یعنی متأسفانه خیلی‌ها دل می‌بندند به اینکه قبول شوند، بعد قبول نمی‌شوند که در واقع آنقدر هم مهم نیست گرچه الآن ظاهراً خیلی مهم جلوه کرده است. مطلب دیگر متأسفانه احساس من این است که بعضی فرض می‌کنند که وقتی تیم ما در فلان المپیاد سوم شد، معنی‌اش این است ما در آن علم، سوم هستیم ولی واقعاً این طور نیست یعنی ما در آن علم ممکن است صدم هم نباشیم ولی تیم المپیادمان سوم شده. باید یک مقداری جدی به آن نگاه کرد. آن کسانی که دستشان در کار است به طور جدی این را می‌دانند بعضی‌هایشان هم متأسفانه بعضی وقتها به روی خودشان نمی‌آورند که این است. یک تعدادی که الآن از دور نگاه می‌کنند و فقط به حرف‌های این و آن اعتماد می‌کنند، آنها هم باید مواظب باشند که کلاه سرشان نرود. آن سروصدایی که راه می‌افتد در مورد المپیاد که خوب هم هست چیز بدی نیست بالاخره یک مسابقه‌ای است، این همه مسابقات ورزشی هست و ملت کلی برایشان ارزش قائلند، به آن نگاه می‌کنند و برایشان مهم است و می‌روند دنبالش، خیلی خوب است که دبیرستانهای ما هم همانقدر تعصب داشته باشند روی چیزهای علمی مثلاً امسال توی فلان المپیاد چندم شدیم، همه اینها خوب است ولی خودمان حواسمان باشد که سر خودمان کلاه نگذاریم.

سمپاد: ما الآن در اطلاعیه‌های کارسوق یک جمله اضافه می‌کنیم که شرکت در این آزمون و در سخنرانیهای کارسوق مطلقاً جنبه آمادگی برای المپیاد و مسابقات مشابهش ندارد. این فعالیتهای آمادگی برای المپیاد را چطور می‌بینی؟

عسگری: اصل مسئله پیچیده‌تر از این است. اصل مسئله در واقع مسئله داخلی هم نیست، مسئله جهانی است یعنی ما اگر هدفمان این است که در المپیادها رتبه‌های بهتر بیاوریم چه شما بخواهید از من قبول بکنید یا نکنید، واقعیت این است، یعنی حداقل کسانی که دنبال این ماجرا هستند و حمایت می‌کنند از آن همه دوست دارند بالاخره تیمی که می‌رود اول بشود، حال اول نشد، دوّم شد، باز هم خوب است. پانزدهم هم شد باز هم خوب است ولی دوست دارند هر چه می‌توانند بهتر باشد. از طرفی اگر هم به این فکر باشیم که ول کنیم بچه‌ها را تا بروند اول بشوند هیچوقت نمی‌شود برای اینکه کاری که بقیه کشورها می‌کنند - کشورهایی که باید با آنها مسابقه دهیم - کار آماتور نیست. همه‌شان کار حرفه‌ای می‌کنند در المپیاد، یعنی مدرسه‌های مخصوص

دارند، سالهای طولانی دوره های مخصوص دارند، کلی انرژی و پول و آدم می گذارند بنابراین اگر ما هم بخواهیم این کار را بکنیم حداقل کاری که می توانیم بکنیم این است که انگیزه‌هایی برای بچه‌ها به وجود آوریم، حداقل خودشان کار بکنند برای اینکه شاید ما دوره‌های منظم و منسجم و طولانی مدت نداریم. واقعاً نداریم و هیچ کس منکرش نیست، امکانات هم من که می دانم نیست، شما هم می دانید بقیه هم قبول دارند حالا یک تعدادی هم ممکن است یک ادعاهایی بکنند ولی واقعیت این است که نیست و در عمل نیست بنابراین آدم باید خودش با خودش وضعیتش روشن شود یعنی هیچ مشکلی با خودش نداشته باشد. اگر قرار است برود در المپیاد مقام بیاورد باید کار بکند منتهی اگر فکر می کنند با این کار یک تأثیری روی آن رشته علمی در مملکت می گذارد یک خورده بیراهه می رود، البته من مخالف این ماجراها نیستم یعنی فکر می کنم خیلی هم خوب است یعنی اگر مثلاً یک نفر به من بگوید من یکسال می خواهم بگذارم به طور حرفه‌ای روی این ماجرا کار کنم، من کلی هم تشویقش می کنم، می گویم خیلی هم خوب است. آخرش هم به او می گویم اگر هم قبول نشدی، نشدی. کل ماجرا هم روی او تأثیر خوبی خواهد داشت نهایتاً یعنی روی خود من داشته مثلاً من آن مدتی که گذاشتم برای المپیاد و کار کردم و نهایتاً در زندگی علمی من و در زندگی ریاضی‌ام خیلی موفق بودم. من موفقیت این امتحانهایی که اخیراً دادم مدیون این هستم که در طول المپیاد به طور جدی کار کردم یعنی نوع سؤالها را باید فوری خواند و سریع ایده را پیدا کرد و حل نمود. منتهی آدم باید جایگاهش را درست درک کند، که کجا هست، اگر این کار را بکند دیگر مسئله‌ای ندارد.

سمپاد: دانشجویی که بخواهد در دوره دانشجویی خودش، علاوه بر درس دانشجویی کار ریاضی هم انجام بدهد (دانشجوی ریاضی یا غیر ریاضی) چه باید بکند؟

عسگری: به نظر من اگر دانشجویهای غیر ریاضی واقعاً رفته‌اند دنبال علاقه‌شان، معمولاً در خیلی از رشته‌ها من نمی توانم بگویم در همه رشته‌ها یک جاهای خاصی از ریاضی است که وقتی بخوانند خیلی در آن رشته به آنها کمک می کند، حالا با هر دید هم به آن قسمت‌های ریاضی هم می خواهند نگاه بکنند، مهم نیست. می خواهند بگویند این ابزار است برای ما، ریاضی کاربردی است... اصلاً مهم نیست ولی بعضی وقتها یک دید خوب به آنها می دهد. من هم باور نمی کنم اگر کسی بگوید من وقت این کار را ندارم. آن کسانی هم که دارند ریاضی می خوانند، هر چه بیشتر بخوانند بهتر است منتهی خوب بخوانند. هر چی می خواهند، بخوانند خوب بخوانند، خیلی هم خوب بخوانند و این را هم مواظب باشند چون بعضی وقتها این جویا به وجود می آید که مثلاً آدم آن چیزهایی را که باید بخواند و کار اصلی‌اش هست انجام نمی دهد، به جایش می رود یک کارهایی که واقعاً کار اصلی او نیست، شروع می کند. انجام دادن به این دلیل که آنها مثلاً حرمت خاصی دارد بین خودمان یا نزد استادمان. اسمهای گنده‌تری است. اسمهایی دهن پرکن، اینها خیلی خطرناک است. مثلاً دانشجویی که سال اولش جبر خطی می خواند یا سال دوم و یا هر موقع زمان جبر خطی خواندش هست، اگر واقعاً نخواند و به جایش برود یک چیز جلوتری را بخواند و جبر خطی را یاد نگیرد و جلو برود، به نظر من اشتباه کرده است و بعداً نه فرصتش را دارد که برگردد و نه دیگر حال و حوصله‌اش را ولی اگر این را خوب انجام داد و بعد رفت کار دیگری کرد، من تشویقش می کنم و فکر می کنم خیلی عالیست این کار.

سمپاد: در مورد ادامه تحصیل در خارج از کشور؟

عسگری: من الان در دانشگاه «پردو» در ایندیای آمریکا مشغول تحصیل هستم. رشته‌ام هم ریاضیات است. برای دکتری دارم کار می کنم، یکسال هست که شروع کرده‌ام و الان هم فکر می کنم حدود سه چهار سال طول می کشد.

سمپاد: شنیدم در امتحان ورودی به دکتری نفر اول شده‌اید.

عسگری: در آنجا رتبه‌بندی اینجوری وجود ندارد که یکی اول بشود، یکی آخر. ولی نمره‌ای که می دهند پنج درس است، توی همه درسها A گرفتم. آن امتحانها را راحت امتحان دادم، البته یک مقدار زیادتری وقت داشتم برایشان ولی زودتر دادم که راحت‌تر باشم.

سمپاد: یعنی الآن فوق لیسانس را گرفته‌ای؟

عسگری: نه اینجوری نمی‌شود گفت، کسانی که فوق لیسانس را بخواهند بگیرند، آن امتحانها را لازم نیست بدهند ولی اگر بخواند دکتری بگیرند باید آن امتحان را بدهند و حدود ده درس دیگر را بگذرانند معمولاً دانشجو در هر ترمی سه تا درس برمی‌دارد یا حداکثر چهار، بعضی وقتها هم دو تا برمی‌دارد، بعدش هم یک ترم باید بنویسد.

سمپاد: موضوع کار ریاضیات شما در آتی چیست؟

عسگری: یک چیزی هست که به آن می‌گویند برنامه «لنگلز»، لنگلز اسم یک فرد است، یک سری حدس دارد تبدیل شد به یک تعدادی برنامه. یک پیش‌بینی‌هایی دارد منتهی مقدار خیلی زیادی از آن هنوز ثابت نشده. در حالت‌های خاصی بعضی چیزهایش ثابت شده و کلی وقت گرفته.

سمپاد: در چه زمینه‌ای است؟

عسگری: نظریه اعداد

سمپاد: این لنگلز چه جور ریاضیدانی بود.

عسگری: لنگلز خودش ریاضیدان حسابی است البته الآن دیگر در آن رشته کار نمی‌کند اصلاً رشته‌اش را عوض کرده، یک مقداری در ریاضی - فیزیک کار می‌کند. من دیگر الآن دقیق در جریان کارش نیستم.

سمپاد: پس زمینه فعالیت نهایی شما در ریاضیات در این رشته خواهد بود.

عسگری: بله. من امیدوارم. ولی در مقدمات کار هستم. می‌دانید این قسمت از ریاضیات پیش‌نیاز زیادی لازم دارد. خیلی چیزها باید بلد بود. کمتر مبحث ریاضی هست که برای این قسمت مورد احتیاج نباشد. بنابراین حال باید کلی چیزهای جدید خواند و یاد گرفت و بعد تازه فهمید این بابا چه می‌خواهد بگوید!

سمپاد: شنیده‌ام استاد راهنمای شما در آنجا ایرانی است؟

عسگری: استاد من الآن آقای دکتر شهیدی هستند. خیلی جدی کار می‌کنند. یعنی تحقیق جدی دارند در برنامه «لنگلز» و نظریه نمایش گروهها که با این برنامه ارتباط مستقیم دارد. ایشان الآن استاد دانشگاه پردو هستند. لیسانس مهندسی مکانیک خود را از دانشگاه تهران گرفته و بعد بنا به علائق خود دکترای ریاضیات از دانشگاه «جان‌هاپکینز» گرفته‌اند. فردی بسیار قوی در ریاضیات یا خصوصیت کار جدی در تحقیق.

سمپاد: مختصری هم در مورد دانشجویان ایرانی مقیم آنجا برابمان بگو.

عسگری: از دانشجویان خارج از کشور خیلی هایشان واقعاً پرپر می‌زنند که برگردند اینجا و خدمت کنند. ولی من حیث‌المجموع فکر می‌کنم اگر واقعاً کسی قرار باشد آنجا درس بخواند، خودش باید به نوعی پولی از آنجا بگیرد مثلاً حق کمک استادی یا حق تدریس، برای دولت خیلی گران تمام می‌شود که بخواهد بورس به کسی بدهد البته فکر می‌کنم یا حداقل امیدوارم الآن بورس از ایران به کسی ندهند.

سمپاد: بعضی از بچه‌های خیلی خوب، پس از ورود به دانشگاهها به مشکلات پیچیده‌ای برمی‌خورند، تلقی شما از این قضیه چیست؟

عسگری: اولاً این یک مسأله شخصی است و باید در مورد هر شخص تک تک بررسی کرد. بعد من فکر می‌کنم در رشته ما، دیدی که ما نسبت به ریاضی داشتیم قبل از ورود به دانشگاه، یک دید خیلی عجیب و غریبی بود و به عبارتی دید لوکسی بود به ریاضی. من احساس می‌کنم وقتی آمدیم دانشگاه، باورمان نمی‌شد برای خواندن ریاضی مجبوریم مقدار بسیار زیادی زحمت بکشیم. حتی این موضوع شاید تا لیسانس هم مشهود نشود ولی یک زحمت خیلی بزرگ حتماً این وسطها یک جایی وجود دارد که یک وقتی باید آن را کشید. من فکر می‌کنم که در هر رشته‌ای این هست ولی حالا من در مورد رشته خودم نظرم را مطمئناً می‌توانم بگویم: کسی که می‌رود دنبال این رشته اگر واقعاً می‌خواهد در این رشته بماند و کار کند باید از اول مطمئن باشد که

خودش را برای این زحمت بزرگ آماده کرده حالا یک زمانی این زحمت پیش می‌آید هر کس هم زودتر شروع کند احتمالاً زودتر به نتیجه می‌رسد. روش کار کردن هم خیلی مهم است. بعضی وقتها به سن آدم بستگی دارد. یعنی بعضی چیزها واقعاً با گذشت زمان درست می‌شود. این برای خودم خیلی اتفاق افتاده مثلاً در دوره راهنمایی و دبیرستان نظریه اعداد می‌خواندیم، خیلی خودمان را اذیت می‌کردیم، تلاش بی‌حد می‌کردیم ولی بعضی موضوعات را اصلاً نمی‌توانستیم درک کنیم چی هست؟ ولی یکی دو سال بعد از آن حس می‌کردیم مسئله ای نیست و خیلی ساده است. البته مقصودم مطالب علمی است. بعضی وقتها انسان برای یک چیزهایی خیلی عجله می‌کند و زود می‌خواهد به آن برسد ولی من فکر می‌کنم همیشه و در هر سنی کسیکه بخواهد کار کند، به اندازه کافی کار متناسب با آن سن وجود دارد، فقط باید برود بگردد پیدا کند و از آدمهایی که می‌دانند بپرسد. سمپاد: در دوران دانشجویی دو سفر خارجی برای برنامه‌های علمی داشتی. در اینگونه برنامه‌ها عمده ترین استفاده شرکت کنندگان چیست؟

عسگری: برنامه اول یک دوره بود در آنتالیای ترکیه که با تعدادی از بچه‌ها رفتیم با حمایت سازمان و دو می‌اش را هم آلمان باز با حمایت سازمان منتهی آن یکی Work Shop (کارسوق) نبود. یک استاد آلمانی دعوت یک ماهه‌ای به دانشگاه (کلن) نمود. هر دو جالب بود. اصولاً آدم در اینجور برنامه‌ها معمولاً دنبال این نیست که خیلی چیز یاد بگیرد معمولاً دنبال این است که یک مقداری ایده بگیرد و بیش از آن انگیزه بگیرد. یک مقداری راه را مثلاً پیدا کند برای اینکه خود مطلب را همیشه آدم می‌نشیند با خودش می‌خواند. دوره ترکیه خیلی آموزنده بود، خیلی آدمها بودند. آلمان هم همینطور. من وضعیت آنجا را که دیدم خیلی برایم جالب بود، خیلی وضعیتشان خوب بود. سیستم کارایی دارند. تلفاتشان کمتر است. خیلی از وقتشان استفاده می‌کنند خیلی خوب کار می‌کنند. دانشجوی خیلی خوب هم زیاد دارند. و همه‌اش را هم خودشان به وجود آورده‌اند، از بیرون خیلی کمک نمی‌گیرند در عین حال ارتباط شدیدی با بیرون دارند، با دانشگاههای دیگرشان، با خارج از کشورشان ولی ارتباط آنها، ارتباط متقابل است. ارتباط یک طرفه نیست و این خیلی خوب است. این دو تا تجربه هم تجربه‌های جالبی بود.

سمپاد: یک دوره هم دوره توپولوژی جبری بود در اصفهان که اشاره‌ای به آن شد.

عسگری: آن هم تجربه بدی نبود، تجربه جالبی بود. البته خیلی محدود بود برای آنکه فقط یک استاد وجود داشت و این همه بچه‌های متنوع، تنوع هم آنقدر زیاد بود که اصلاً معلوم نبود چکار باید کرد. مثلاً ما دانشجوی فوق‌لیسانس هم داشتن تا بچه‌های دبیرستانی و این طیف، خیلی طیف بزرگی بود و یک نفر هم فقط وجود داشت، آقای دکتر اسدی، ایشان هم خیلی علاقمند شده بودند به بچه‌های دبیرستانی. کلی هم آنجا با بچه‌ها گفتگو کردند و صحبت کردند و بعدش هم هر دفعه که ما را می‌دیدند راجع به آن که بعد با بچه‌ها تماس داشته باشند صحبت می‌کردند. اینجور کارها در حدی که انگیزه ایجاد بکند، خوب است ولی اگر این انگیزه‌ها در حد انگیزه بماند، بد است یعنی باید بعدش، دنبال بشود و این دنبال شدن باز کلی مقدمات دارد. قسمت اصلی آن خود بچه‌ها هستند که طبیعتاً یواش یواش که انگیزه‌ها از بین برود و جلویشان نباشد سست می‌شوند، یکی باید باشد که مرتب به آنها تذکر بدهد، این یک نیروی جدیدی می‌خواهد، این یکی هم هر کسی نمی‌تواند باشد. ولی مجموعاً من فکر می‌کنم تأثیر مثبتی روی بچه‌های کوچکتر داشته است یعنی فکر می‌کنم یک مقداری انگیزه در تعدادی از بچه‌ها ایجاد کرد که خوب است.

سمپاد: در مورد هیأت خدمتگذاران اهل بین نظرت چیست؟

عسگری: خیلی هیأت بی‌ریایی است، من خودم مثلاً آن موقع‌ها که این هیأتها شروع شد، مراسمی برگزار می‌شد و مقداری از آنها را که آمدم، باورم نمی‌شد که مثلاً از دبیرستان ما یک چنین حرکتی شروع شود ولی وقتی نتایج را می‌دیدم خیلی امیدوار شدم یعنی دیدم عوض شد. بچه‌هایی که آنجا هستند بچه‌های با صفایی هستند. راجع به این جور چیزها زیاد نمی‌شود صحبت کرد.

سمپاد: کمی در مورد خانواده‌ات برایمان بگو.

عسگری: فرزند دوم هستم. یک خواهر بزرگتر از خودم دارم و یک برادر کوچکتر

سمپاد: از چه سالی در کرج اقامت کردید؟

عسگری: از سال ۱۳۶۸

سمپاد: یعنی سالیکه سوم دبیرستان بودی؟

عسگری: بله

سمپاد: یعنی تمام سوم دبیرستان، چهارم دبیرستان و دوران دانشجویی این مسیر رفت و برگشت را طی می کردی؟

عسگری: خوب، بله!

سمپاد: فرسوده‌ات نمی کرد؟

عسگری: چرا خیلی زیاد. در واقع غیر از سال چهارم که مدت زیادی از آن را در خوابگاه المپیاد فیزیک بودیم که البته آن موقع هم خیلی زیاد می رفتم و می آمدم، ولی باید می رفتم و می آمدم!

سمپاد: کسی هست که بخواهی از او یاد کنی یا در موردش صحبت کنی در مصاحبه؟

عسگری: دوست داشتم از همه معلمانم، تک تک یاد کنم ولی احتمالاً این کار را نمی شود کرد بنابراین خوب است که به طور کلی تشکری از همه آنها بکنم. غیر از آنها، معلمها که می گویم البته یک چیز خیلی کلی منظورم است یعنی خیلی آدمها که لزوماً سرکلاس آنها نرفتم که به من درس بدهند ولی چیزهایی به من یاد دادند که به طور مستقیم یا غیر مستقیم. و یک تعدادی دوستان خیلی خوب که خیلی تأثیر گذاشتند. بچه‌هایی که بیشترشان همه در مدرسه بودند یعنی بعضی وقتها یک جمعهای خیلی صمیمی می گذاشتیم که خیلی وقتها توی شرایط حساس کمکمان کرد. بعضی‌هاش از هم پاشیده، بعضی‌هاش هنوز هم هستند ولی همه آنها حداقل یک خاطره خوب بودند. بعضی وقتها البته جمعهایی بود که خیلی کارش به بطالت می گذشت ولی مجموعاً فکر می کنم یکی از نعمت‌های بزرگی که داشتم این بود که دوستان خیلی خوبی داشتم.

سمپاد: اگر دوباره می نشستی سال اول راهنمایی، این راه را ادامه می دادی؟

عسگری: خیال می کنم بله. این را مطمئنم که حداقل باز هم می رفتم به دنبال علاقه‌ام، اگر شرایط این بود علاقه‌ام همین ریاضی بود.

سمپاد: آیا بچه‌ها باید در دوره دبیرستان به زبان خارجی بهای خاصی بدهند؟

عسگری: من فکر می کنم هرچه زبان بیشتر یاد بگیرند بهتر است. در دوره دبیرستانم فکر می کنم خیلی جدی‌تر از این که الآن اهمیت می دهد به زبان اهمیت می دادم. مخصوصاً زبانهای مختلف. اینجا هم وقتی صحبت از زبان می شود همه فکر می کنند باید انگلیسی یاد بگیرند و بعدش هم تمام شد ولی من فکر می کنم زبانهای دیگر هم هستند که مهم هستند، اگر آدم یادشان بگیرد خوب است، ضرر که مطمئناً نمی کند و خیلی سودهای زیادی هم دارد که معمولاً همه کسی دنبالش را نمی گیرد.

سمپاد: بعنوان آخرین سؤال، پیامی برای بچه‌های دانش آموز.

عسگری: یاد بگیرند که بتوانند کار مداوم و زیاد انجام بدهند و سعی کنند از همین الآن تکلیفشان را با خودشان روشن کنند و بدانند چه کار می خوانند بکنند.

سمپاد: از شما به خاطر شرکت در این مصاحبه تشکر می کنم.

عسگری: شما ببخشید که وقتتان را تلف کردم. امیدوارم حرفهائی که زدم به درد بچه‌ها بخورد.

سمپاد: یقیناً. به امید دیدارهای بعدی.